



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ ﴿١١٢﴾ ﴿قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَأَلَ الْعَادِيْنَ﴾ ﴿١١٣﴾ ﴿قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿١١٤﴾ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ ﴿١١٥﴾ ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ ﴿١١٦﴾ ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ ﴿١١٧﴾ ﴿وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ ﴿١١٨﴾

### بیان جزای کافران برای تمسخر و قتل مؤمنان

بعد از اینکه عناصر محوری سوره را مشخص کرد یعنی جریان اصول دین را تبیین فرمود، کسانی که منکر این اصول اند آنها را به کیفر تلخ تهدید کرد. یکی از مسائل تهدیدی آن است که شما مؤمنان را تحقیر می‌کردید مسخره می‌کردید امروز عظمت مؤمنان روشن شد و وهن و حقارت شما هم معلوم شد. آیا مسخره کردن مؤمن چنین خطری را به همراه دارد ولو برای مؤمن دیگر یا نه، کفار، مؤمن را به جهت ایمان مسخره می‌کردند لذا به آن کیفر تلخ محکوم شدند که خدا فرمود: ﴿إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ \* فاتَّخَذُوا لَهُمْ سَخِرِيًّا<sup>۱</sup> پس اگر مؤمنی مؤمن دیگر را مسخره کند معصیت کرده است ولی مشمول این آیات نیست این آیات، ناظر به کافرانی است که مؤمن را لایمانه مسخره می‌کردند نه مؤمن را برای اینکه اندام او لباس او راه رفتن

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۹ و ۱۱۰.

او مثلاً خوشایند این شخص نیست پس مسخره کردن مؤمن گرچه معصیت است ولی مشمول این آیه نیست نظیر آنچه در سوره مبارکه «نساء» گذشت که ﴿مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا﴾<sup>۱</sup> اگر کسی مؤمنی را عمداً بکشد مخلّد در نار است خلود در نار برای هر کسی نیست برای هر معصیت کاری نیست برای کسی است که کافر باشد و مانند آن. در آن آیه دارد که اگر کسی مؤمنی را بکشد مخلّد در نار است که این تعلیق حکم بر وصف گفتند مشعر به علیّت است یعنی «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا لِإِيمَانِهِ فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا» وگرنه اگر کسی مؤمن را در اثر زد و خورد مالی و مانند آن از پا در بیاورد که مخلّد نیست حکم قتل را دارد دیگر. مسخره کردن مؤمن هم همین طور است اگر لایمانه مسخره بکند کیفر تلخش همین است که بیان شد اگر برای مسائل عادی باشد پس حکمش این نیست.

### تکرار برزخ برای عده‌ای از انسان‌ها

مطلب دیگر آن است که افرادی که در برزخ هستند گاهی موقتاً وارد برزخ می‌شوند و قضا و قدر اینها این است که دوباره برگردند نظیر آنچه را که وجود مبارک عیسای مسیح زنده می‌کرد یا نظیر کسی ﴿مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ﴾ که دید عده‌ای مردند گفت: ﴿أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ﴾ که خدا سبحانه و تعالی ﴿فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾<sup>۲</sup> اما آنها که وارد در برزخ شدند و مستقر شدند دیگر برنگی کردند.

۱. سوره نساء، آیه ۹۳.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

## ممنوعیت تکلم کافران و ادامه تکلم خدا جهت عتاب آنان

مطلب بعدی آن است که در آیه ۱۰۸ [سوره «مؤمنون»] خدای سبحان به کافران فرمود: ﴿اٰخِسْتُوا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْنَ﴾ ساکت باشید و دیگر حرف نزید اینها دیگر حرف نزدند، اما خدا نفرمود من با شما سخن نمی گویم ولو به صورت عتاب شما حق حرف ندارید اینها فقط مستمع بودند خدای سبحان کلام خود را در توبیخ و توهین اینها ادامه داد سه آیه بعد هم درباره همین است پس اینکه فرمود: ﴿وَلَا تُكَلِّمُوْنَ﴾ یعنی شما حق حرف ندارید ولو عذرخواهی، نه اینکه من دیگر از این به بعد عتاب هم نمی کنم این عتاب بعدی ادامه کلام الله است نه ادامه تکلم آن کفار.

پرسش: ...

پاسخ: ﴿اٰخِسْتُوا﴾ به معنای «ابعدوا» است نه یعنی ساکت باشید معنای تأسیسی دارد نه تأکیدی «إِخْسَاءٌ» یعنی دور شو نه ساکت باش این کلبها را برای راندن با تحقیر می گویند «إِخْسَاءٌ» یعنی «إِبعِد» دور باش نه یعنی «أُسْكْتُ» اما ﴿لَا تُكَلِّمُوْنَ﴾ معنای خاص خودش را دارد که تأسیس است.

## پرسش و پاسخ خدا با کفار پیرامون توقف و عذاب در برزخ

آن گاه مطلب از سؤال و جواب است که از این برزخیان سؤال می کنند شما چقدر ماندید؟ اینها می گویند يك روز یا نصف روز ما که نمی دانیم از عادیین پی رسید. درباره عادیین یعنی کسانی که عدد دانند اهل شمارش اند مثل فرشتگان و مانند آن چند قرائت شده است که بخشی از اینها را زمخشری در کشاف نقل کرد ﴿فَسْأَلِ الْعَادِیْنَ﴾ آیا قرائت، همین مشدد است یعنی کسانی که عدد و رقم به دست آنهاست یا «فَسْأَلِ الْعَادِیْنَ» آنها که ظالم اند اهل تعدی اند که

بی‌تشدید خوانده بشود یا «عادیین» یعنی از معمرین سؤال کنید این قرائت‌های سه‌گانه را زمخشری نقل کرده است<sup>۱</sup>

ولی به هر تقدیر آنها می‌گویند ما نمی‌دانیم اینکه گفتند ما نمی‌دانیم برای آن است که یا فراموش کردند یا صحنه به قدری صحنه‌آشفته و آشوبی است که اینها مضطرب‌اند به هر تقدیر می‌گویند ما نمی‌دانیم ما یک روز یا نصف روز ماندیم با اینکه اینها مدت طولانی را در برزخ پشت سر گذاشتند شاید برای این باشد که آنچه را که در برزخ پشت سر گذاشتند فعلاً یادشان نیست اگر یادشان نباشد می‌گویند یک روز یا نصف روز یا نه، یادشان است وقتی جریان ابدیت قیامت را مشاهده می‌کنند آنچه در برزخ گذراندند یا در دنیا پشت سر گذاشتند نسبت به ابدیت معاد [نزد آنان] یک روز یا نصف روز است قابل قیاس نیست گاهی هم در تعبیرات روایی این است که این دنیای شما نسبت به ملکوت الهی «کحلقة فی فلاة»<sup>۲</sup> این تشبیه معقول به محسوس و مانند آن است. خب بالأخره اینها می‌گویند ما یک روز یا نصف روز ماندیم ما نمی‌دانیم از عادیین پرسید ﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ \* قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْأَلِ الْعَادِيْنَ﴾ آن‌گاه خود خدای سبحان در پاسخ می‌فرماید: ﴿إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

### راه‌های متعدد برای حل جریان برزخ

جریان برزخ، جریانی است که با درس و بحث و امثال ذلك حل نمی‌شود. یک راه سوم قرآن کریم و دین به ما آموخت آن راه مشاهده است راه اول همان راه تجربه عمومی است که راه حس و معرفت‌شناسی حسّی و تجربی است که همه بشر دارند. راه دوم راه تجرید، تجرید یعنی تجرید کاری به تجربه ندارد آن راه فلسفه و کلام و براهین

۱. الکشاف، ج ۳، ص ۲۰۶.

۲. رک: الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

عقلی است که آن راه هم کتاب و سنت در اختیار گذاشت. راه سوم راه مشاهده است این راه مشاهده از راه تهذیب نفس و تطهیر قلب و امثال ذلك است که فرمود: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» آن وقت «فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۳</sup> این راههای فراوانی دارد گاهی به ما می‌گویند روزه مستحبی بگیرید گاهی می‌گویند نماز شب بخوانید گاهی می‌گویند مواظب حلال و حرام باشید گاهی هم می‌گویند بروید مدرسه قبرستان، مدرسه قبرستان یعنی مدرسه قبرستان. يك وقت آدم می‌رود قبرستان زیارت می‌کند فاتحه می‌خواند خب البته ثواب دارد يك وقت می‌رود چیز یاد بگیرد خب این دعاهايي که در قبرستان است چند قسم است يك قسمت دعای مدرسه‌ای است یعنی ما وقتی وارد قبرستان شدیم عرض ادب می‌کنیم عرض احترام می‌کنیم سلام عرض می‌کنیم اینها را قسم می‌دهیم به خدا می‌گوییم شما را به خدا قسم، بگویند آنجا چه خبر است «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا أَهْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۴</sup> شما را به خدا قسم بگویند آنجا چه خبر است با شما چه کار کردند خب این درخواست - معاذ الله - لغو است یا راه حل دارد یقیناً راه حل دارد. راه حلش این نیست که آنها از راه درس و بحث به ما یاد بدهند از آنها گذشت راه حلش یا رؤیت است یا رؤیا یا کشف و شهود است در حالت بیداری یا خوابهای خوبی که نصیب انسان می‌شود ممکن است مسائلی از راه مفاهیم عقلی به یاد آدم بیاورند اما راه رسمی که اموات با ما دارند همین دو راه است دیگر یا در بیداری، حالت منامیه انسان آنها را مشاهده می‌کند نظیر آن که وجود مبارك حضرت امیر وقتی به قبرستان وادی السلام آن قسمت رسید ایستاد و حرف زد آن کسی که در خدمت حضرت بود گفت من خسته شدم نشستم دوباره بلند شدم دوباره نشستم ولی حضرت همچنان مرتب حرف می‌زد فرمود تو اگر چشم داشتی می‌دیدي اینها

۳. عدة الداعي، ص ۲۳۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۱.

حلقه حلقه نشستند عرض کردم ارواح اند یا اجساد؟ فرمود اینها ارواح اند<sup>۵</sup> خب اگر کسی به آن حد برسد آنها را کاملاً می بیند نرسید، شاگرد آنها بود بالأخره مقام احسان است که گویا آنها را می بیند و اگر این مرحله هم نشد در حالت رؤیا بالأخره رؤیاهای خوبی نصیب آنها می شود.

## رؤیت و رؤیا علم نافع برای علما

شما شرح حال بسیاری از علمای نجف و اصفهان و آنها را که می خوانید می بینید اینها شاگرد قبرستان بودند یعنی این وادی السلام زیاد می رفتند این تخت فولاد زیاد می رفتند الآن این ایام بزرگداشت صدمین سال مرحوم آقا نجفی (رضوان الله تعالی علیه) است. شما کتابهایش را بخوانید بخش وسیعی از علمش را می گوید من از قبرستان تخت فولاد دارم چندین بار رفتم زیارت کردم دعا خواندم این حرف، این مطلب برای من کشف شد دین ما بخش وسیعش راه شهود است این را می گویند علم نافع، حالا اگر کسی خوابی را دید يك خواب خوبی را دید اثر آن بهتر از پنج شش سال درس خواندن است یا نیست؟ چه رسد به اینکه در بیداری! ما اگر يك خواب خوبی ببینیم یکی از مراجع را یکی از اولیا را یکی از شهدا را مدتها می بینید وضع ما عوض شده است اساس راه این است این راه آسانی که ما طی می کنیم راه حوزه و دانشگاه نتیجه اش همین اندك است که می بینید وگرنه این طور ما را وادار بکنند بگویند شما این اموات را قسم بدهید بگویند شما را به خدا قسم آنجا چه خبر است<sup>۶</sup> این معلوم می شود راه دارد دیگر، راه آنها هم یا رؤیت است یا رؤیا. خود آنها اگر مؤمن بودند جواب دیگری می دادند

۵. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۳.

۶. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۰۱.

## سؤال خداوند از کفار پیرامون خلقت انسان و جهان

حالا ذات اقدس الهی از غیر مؤمنین سؤال کرده ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ آنها گفتند: ﴿فَسْأَلِ الْعَادِّينَ﴾ آن عادّین، ملائکه‌اند مؤمنین راستین‌اند آنها می‌دانند در برزخ چه خبر است.

خب، بعد می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ این گرچه دنباله آن بحث‌هاست ولی این ناظر به اصل کلی است یعنی به همه بشرهای منکر معاد می‌فرماید شما خیال کردید عالم یاوه خلق شده و هدفی ندارد. در سوره مبارکه «القیامه» هم بود که ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾<sup>۷</sup> یعنی رهاست انسان با مردن می‌پوسد یا با مردن از پوست به در می‌آید ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ یعنی بی‌هدف یعنی هر کسی هر کاری کرد رهاست این خیال باطلی است خب پس عبث نیست، عبث نیست یعنی چه؟ یعنی هدف دارد هدف چیست؟ ﴿وَأَنكُمُ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ معنای عبث بودن است پس ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>۸</sup> معنای هدف‌دار بودن است. ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنكُمُ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾.

## براهین متعدد قرآنی برای نفی عبث در خلقت عالم

آن‌گاه چند برهان اقامه می‌کند که هر کدام از این براهین، ثربخش است برای نفی عبث و آن این است که خدای سبحان، خالق این عالم است چه اینکه شما هم قبول دارید مشرکان می‌پذیرفتند که الله خالق عالم است ﴿وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۹</sup> خب الله که خالق است يك موجود متعالی برجسته است يك موجود متعالی برجسته اگر کاری انجام می‌دهد کار عبث و لغو نیست (این يك). دو: ملك است کسی که ملك است

۷. سوره قیامت، آیه ۳۶.

۸. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۹. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

گذشته از اینکه مالک ارض و سماست ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾<sup>۱</sup> هم هست هم «لِلَّهِ الْمُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> هم بدنه عالم ملک اوست هم نفوذ در جهان در اختیار اوست خدا هم مالک است کل جهان ملک اوست هم ملک است فرمانروای کل عالم است هم ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۳</sup> است هم «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» هم مالک دنیاست هم ملک دنیا خب اگر ملک مقتدر عادل حکیم که کاری را انجام داد کار عبث می‌کند (این دو) هر کدام از این اسمای حسنا حدّ وسط است برای این برهان. سه: ﴿الْحَقُّ﴾ است خب خدایی که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾<sup>۴</sup> آیا حق، کار باطل می‌کند عبث کار باطلی است دیگر، بی‌هدف بودن کار باطلی است دیگر هم اثبات می‌کند که نظام با حق خلق شده است ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾<sup>۵</sup> هم بطلان را نفی می‌کند که ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَيْنَهُمَا بِاطِلَالٍ﴾<sup>۶</sup> که هر دو بخش مضمون دو طایفه از آیات است که در روزهای قبل گذشت هم به صورت اثبات هم هم به صورت نفی گاهی می‌فرماید ما عالم را به حق خلق کردیم حالا یا باء مصاحبه است یا باء ملابسه یعنی این نظام هستی پیچیده به حق است یا پوشیده به حق است جامه حق در بر کرده است یا پیچیده به حق است حق را نمی‌شود از او گرفت این ﴿بِالْحَقِّ﴾ خلق شده است اینکه می‌گویند حق مخلوق به، این حق است نه حقی که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ خب خدایی که حق است کار باطل نمی‌کند. چهار: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ هیچ مبدئی غیر از او نیست خب حالا هیچ مبدئی غیر از او نیست شما به چه کسی دارید پناهنده می‌شوید و برای چه دارید کار می‌کنید اگر مبدئی غیر از او نیست همه کارها باید به سمت او و برای او باشد چرا برای اینکه او ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ است که

۱. سوره ملک، آیه ۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۹.

۳. سوره فاتحه، آیه ۴.

۴. سوره حج، آیات ۶ و ۶۲؛ سوره لقمان، آیه ۳۰.

۵. سوره دخان، آیه ۳۹.

۶. سوره ص، آیه ۲۷.



این یا می تواند تتمه برهان چهارم باشد یا می تواند برهان پنجم باشد. خدا روی عرش کریم فرمانروایی می کند عرش آن مقام فرمانروایی است.

### تفاوت استعمال وصف کرامت نسبت به خدا و غیر خدا

خب برخیها گفتند که این اِتِّصاف عرش به کَرَم از سنخ وصف به حال متعلّق موصوف است نه به حال خود موصوف چون ممکن است که عرش یعنی مقام فرمانروایی، رفیع باشد عظیم باشد اما کریم بودن به لحاظ آن متعلّق است چون کرامت وصف يك موجود عاقل است به مقام نمی گویند کریم می گویند عظیم، مقام رفیع اما مقام کریم این چنین نمی گویند. البته کرامت به مفهوم عام بر اجرام و احجار هم اطلاق می شود که می گویند ذَهَب و فضّه مثلاً اینها احجار کریمه اند این را می گویند اما قرآن کریم، کرامت را به معنای خاص وصف خدا می داند که ﴿بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾<sup>۱</sup> وصف قرآن می داند ﴿لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۲</sup> وصف رسول وحی می داند ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۳</sup> اما همین کَرَم را با همین معیارها وصف حجر و نبات و اینها بداند نیست آن يك مصداق دیگری يك رقیقه دیگری است که برای گیاهان هم قرآن کریم دارد ﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾<sup>۴</sup> این کرامت را به آنها هم اسناد داد. بنابراین اگر به فلزات گران قیمت می گویند احجار کریم یا به گیاهان می گویند ﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ این درست است که می تواند مشترك معنوی باشد ولی آن قدر این تشکیک مرتبه اش ضعیف است که شبیه مشترك لفظی است اینکه حقیقت تشکیکی را می گویند مشکک، برای همین است که بیننده را به شك می اندازد که آیا این متحد المفهوم است یا مختلف المفهوم از بس این مصادیق با هم اختلاف دارند که گویا این لفظ دارای چند مفهوم است که بیننده را به شك می اندازد که آیا يك مفهوم است یا چند

۱. سوره انفطار، آیه ۶.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷.

۳. سوره حاقه، آیه ۴۰؛ سوره تکویر، آیه ۱۹.

۴. سوره شعراء، آیه ۷؛ سوره لقمان، آیه ۱۰.

مفهوم، مشترك معنوی است یا مشترك لفظی. به هر تقدیر کرامت را خدا وصف خود می‌داند و صف قرآن می‌داند و صف رسول وحی می‌داند و وصف عرش، این عرش که کریم است معلوم می‌شود تحت و امثال ذلك نیست این مقام، مقام کریم است چون کرامت از این مقام می‌آید رحمت از این مقام می‌آید و اگر «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>۱</sup> شد انسان را که فرمود: «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»<sup>۲</sup> چنین انسانی است.

قبلاً در این کتابهای عقلی و بعضی از کتابهای همراه آنها آن مطلبی را که خیلی دقیق بود می‌گفتند: «حکمة عرشية» این مطلب عرشی نه یعنی این مطلبی است علمی دقیق رقیق بلکه مطلبی است که مخصوص خود مؤلف بود این مؤلف از باب اینکه «أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» (يك) و آنچه ذات اقدس الهی در این قلب إلقا کرده می‌شود حکمت عرشی (دو) این در کتاب می‌نوشت حکمت عرشی (سه) بعد کم کم هر مطلبی را می‌گویند حکمت عرشی ولو برای دیگری باشد این چنین نیست که دأب سابقین این بود که هر مطلب عمیقی را از هر گوینده‌ای که باشد این آقا در کتابش بنویسد حکمت عرشی، حکمت عرشی برای کسی است که خود مؤلف در قلب خود یافته باشد و چون قلب مؤمن «عرش الرحمن» است مجاز بود که از آن مطلب عمیق به عنوان حکمت عرشی یاد بکند.

### استدلال به آیه عرش بر عبث نبودن خلقت‌ها

به هر تقدیر عرش خدا کریم است و نیازی نیست که ما بگوییم وصف به حال متعلق موصوف است برای اینکه، اینکه تخت نیست اینکه جرم نیست مقام فرمانروایی است که خدای سبحان روی این مقام فرمانروایی مستقر است

﴿اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ﴾<sup>۳</sup>.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳. سوره فرقان، آیه ۵۹.

خب اگر عرش این است و کریم است از مقام کرامت کار عبث ممکن نیست بالأخره عالم را خدای سبحانی که روی عرش کریم فرمانروایی می‌کند خلق کرد خب کسی که با کرامت کار می‌کند که کار لغو و عبث و امثال ذلك نمی‌کند پس این ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ یا تَتَمَّهُ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ است یا برهان مستقل، بنابراین یا چهار حدّ وسط است یا پنج حدّ وسط خب اگر خالق این اوصاف را دارد ممکن نیست کار عبث کرده باشد ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ معمولاً اسمای حسنائی که در پایان مبحث یا پایان آیه قرار دارد دلیل محتوای آن بخش از آیات است.

### نفی دو عقیده ثنویه و مشرکین در قرآن

بعد می‌فرماید کسی که غیر خدا را بخواند این دلیلی ندارد، البته به فلاح هم نمی‌رسد ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ يك وقت است کسی در جهان بینی باطل خودش گرفتار ثنویت است. خدا در ابطال آن حرف می‌فرماید او دلیل ندارد که حالا آن جهتش هم عرض می‌کنیم. یعنی با خدا مبدأ دیگر را بخواند که ثنوی باشد، خیرات را مثلاً به خدا، شرور را به آن شریکش اسناد بدهد این می‌شود ﴿يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ اما آنچه مربوط به فضای حجاز بود که مشرکان الله را نمی‌خواندند ارباب متفرقه اصنام و اوثنان را می‌خواندند اینها را عبادت می‌کردند للتقريب والشفاعة نه اینکه خدا را عبادت می‌کردند خدا را که نمی‌خواندند می‌گفتند ما به او دسترسی نداریم ﴿هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ فقط یعنی فقط این بتها را می‌خواندند لذا سیدنا الاستاد می‌فرماید معنای ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ﴾ این است که کسی که با بود خدا دیگری را بخواند حکمه کذا و کذا. يك وقت است می‌گوییم با خدا دیگری را بخواند نظیر ثنویه يك وقت می‌گوییم نه، با بود خدا به سراغ دیگری برود و به

سراغ خدا نرود حکمه کذا و کذا که مشرکین این چنین بودند مشرکین که اصلاً خدا را عبادت نمی کردند نه اینکه قدری خدا را عبادت می کردند قدری وثن و صنم را اینها فقط وثن و صنم را می پرستیدند للتقريب والشفاعة. به هر تقدیر چه معنای ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ این باشد که کسی ثنوی فکر کند ثنوی عمل کند خدا و غیر خدا را عبادت کند یا نه، مثل مشرکان باشد که با بودِ خدا غیر خدا را عبادت کند به هر تقدیر این برهان، هر دو را نفی می کند.

می فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ بین دو خط کوچک قرار می گیرد که این وصف لازم و ضروری ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ است مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا که برهان ندارد این «که برهان ندارد» وصف ضروری و لازم دو دوتا پنج تا است دو دوتا پنج تا برهان پذیر نیست یعنی بین الغی است دیگر، اله آخر برهان پذیر نیست زیرا يك خدای نامتناهی دیگر جا برای غیر نمی گذارد، اگر - معاذ الله - خدا محدود بود جا برای غیر بود اما اگر «لا حدّ له» شد که براهین فراوانی در نهج البلاغه است که اگر کسی خدا را وصف کرد چه کرد چه کرد «فقد حدّه و من حدّه فقد عدّه»<sup>۱</sup> این خدا می شود نامتناهی اگر حقیقت نامتناهی شد خلئی نیست تا خدای دیگر آن را پر کند لذا خدای دیگر و اله دیگر برهان پذیر نیست این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾ وصف ضروری و ذاتی ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ است مثل اینکه کسی بگوید اگر کسی بگوید دو دوتا پنج تا که برهان ندارد حکمه کذا و کذا ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾ جمله ای است در محلّ نصب تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ اصلاً اله آخر برهان پذیر نیست ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾.

## آیات دالّ بر استحاله شرك و تعدّد الوهیّت

گاهی می‌فرماید دلیل بر بطلان شرك است نظیر آنچه در سوره مبارکه «انبیاء» سوره «اسراء» سوره «مؤمنون» گذشت که ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾<sup>۱</sup> (يك) ﴿إِذَا لَابَتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا﴾<sup>۲</sup> (دو) ﴿لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾<sup>۳</sup> (سه) یکی در سوره «انبیاء» بود یکی در سوره «اسراء» بود یکی هم در سوره «مؤمنون» که هر سه بخش گذشت اینها براهین سه‌گانه بود برای استحاله شرك و تعدّد الوهیّت. گذشته از اینکه برهان ندارد بلکه برهان بر خلاف اوست اگر چنین کاری بکند ﴿فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ خب چنین کسی به فلاح و رستگاری نمی‌رسد ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾.

## اسباب فلاح و طلاح در طلّیعه و ختم سوره «مؤمنون»

این سوره مبارکه «مؤمنون» با بیان اثباتی ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾<sup>۴</sup> شروع شد با بیان نفی ﴿لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ خاتمه پیدا کرد یعنی مؤمن، اهل فلاح است و کافر، اهل خسارت و طلاح و عدم فلاح ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾. زمخشری و دیگران نقل کردند که اگر کسی به آیات اول سوره مبارکه «مؤمنون» عمل کند و از بخش پایانی سوره مبارکه «مؤمنون» متعظ بشود این سعادت را فراهم کرده است و اهل نجات است «فقد نجا و أفلح»<sup>۵</sup> آغاز و انجام این سوره سبب فلاح است اولش ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ است آخرش هم که از کُنوز عرش الهی سخن به میان آمده که خدا ﴿رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ است و در قرآن کریم گرچه کریم مکرّر ذکر شد ولی تنها جایی که عرش به کرامت

۱. سوره انبیاء، آیه ۲۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۲.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱.

۵. الکشاف، ج ۳، ص ۲۰۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۰۰.

متّصف شد همین آیه است در سوره مبارکه «مؤمنون» در جای دیگر عرش به کرامت متّصف نشد. گرچه خداوند، رسول خود را<sup>۱</sup> قرآن خود را<sup>۲</sup> عرش خود را به کرامت وصف کرد اما اینها کرامتهای بالتّبع اند که به بالأصل ختم می شوند یا بالعرض اند که به بالذّات ختم می شود یا بالمجازند که به بالحقیقه ختم می شود بر اساس سه مبنا و سه مسلکی که این آیات توجیه می شود.

### بیان معیار و نیل به کرامت در قرآن

بخش نهایی آن است که در سوره مبارکه «علق» خدا را به عنوان اکرم معرفی کرده است که در آیه سه سوره «علق» فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ در آن سوره مشخص کرد که معیار کرامت چیست پس اگر در سوره «اسراء» فرمود: ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۳</sup> یا در موارد دیگری انسان را به کرامت وعده داد راه کریم شدن و نیل به مقام کرامت را هم در سوره «علق» مشخص کرد فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾<sup>۴</sup> اگر گفتند در فلان کلاس یا فلان کوی، فلان مهندس تدریس می کند یعنی درس هندسه می دهد فلان طبیب تدریس می کند یعنی درس طب می دهد فلان فقیه تدریس می کند یعنی درس فقهت می دهد فلان حکیم تدریس می کند یعنی درس حکمت می دهد اگر ربّ اکرم معلّم شد چه درس می دهد؟ درس کرامت می دهد دیگر، اگر بخواهد درس کرامت بدهد راهش هم علم کریمانه است ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾<sup>۵</sup> معلوم می شود آن علمی که کرامت را به همراه نداشته باشد و عالم را کریم نکند آن علمی نیست که خدای سبحان به آثار قلمی آن عالم سوگند یاد بکند خدا به قلم و به نوشته ها و به مکتوبات

۱. سوره حاقه، آیه ۴۰؛ سوره تکویر، آیه ۱۹.

۲. سوره واقعه، آیه ۷۷.

۳. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۴. سوره علق، آیات ۳ و ۴.

۵. سوره علق، آیه ۴.

عده‌ای سوگند یاد کرد فرمود: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>۱</sup> قسم به قلم و قسم به مسطورات و مکتوبات اهل قلم،  
خب کدام قلم است که خدا به او قسم خورد (يك) کدام کتاب و رساله و مقاله و سخنان علمی است که خدا به او  
قسم خورد (دو) اگر کسی در مکتب ﴿رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ باشد ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ باشد کریمانه عالم بشود و کتاب او  
درس کرامت بدهد مورد سوگند خدای سبحان است.

«والحمد لله رب العالمين»